

فصلنامه علمی - پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام

سال پنجم، شماره هفدهم، بهار ۱۳۹۴

صفحات ۱۳۱ - ۱۵۶

واکاوی عملکرد سیاسی - نظامی احمدشاه درانی و پیامدهای آن^۱

جواد موسوی دالینی*

چکیده

احمدشاه درانی (۱۱۳۴ - ۱۱۸۶ق / ۱۷۲۲ - ۱۷۷۲م) - پایه‌گذار سلسله درانی - از خلاً قدرتی که با قتل نادرشاه پدید آمد، بهره برد. وی با پشتیبانی قبایل پشتون و تشکیل لویی‌جرگ، تصرف خزانه نادرشاه و نابسامانی سلطنت گورکانیان هند فرصت یافت دولت نوپای درانی را استحکام بخشد. در همین راستا، شاه ابدالی با ایجاد وحدت سیاسی، تشکیلات لازم را برای افغانستان مستقل فراهم کرد و به نام خود سکه زد.

احمدشاه ذوق ادبیات و شعر نیز داشت و از این حیث به سلاطین گورکانی هند شبیه بود. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که احمدشاه در آغاز، اندیشه جدا ساختن افغانستان از ایران را در سر نمی‌پرورانید و می‌خواست همچون پادشاهان سلسله‌های مختلف بر تمامی یا بخشی از قلمرو تاریخی ایران حکمرانی کند؛ اما وجود شرایط خاص سیاسی و اجتماعی، بعدها او را به راهی کشانید که سرانجام آن، چیزی جز جدایی افغانستان و ایران از یکدیگر نبود. افزون بر این، عملکرد سیاسی و نظامی و مرگ احمدشاه برای انگلیسی‌ها که در حال افزایش نفوذ خود در هند بودند، فرصتی مطلوب ایجاد کرد.

نوشتار حاضر بر آن است که ابتدا به معرفی اجمالی ابدالی‌ها، مراحل قدرت‌گیری احمدخان درانی و الگوگیری وی از نادرشاه افشار در کسب مشروعیت را مورد تبیین و تحلیل قرار دهد؛ سپس تلاش شاه درانی را برای تصرف ایران و هند و پیامد عملکرد وی در حملات متعدد به هندوستان واکاوی کند. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای سامان یافته است.

کلیدواژگان

افغانستان، ابدالی، نادرشاه، احمدشاه درانی، هند.

۱. تاریخ دریافت: ۹۳/۰۸/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۲/۱۷

* استادیار دانشگاه شیراز، گروه تاریخ، شیراز، ایران. javad_shirazu@yahoo.com

مقدمه

تاریخ افغانستان^۱ – که همه یا بخش اعظم آن در ادوار مختلف تاریخی در زمرة ولایات ایران به شمار می‌آمد – را ذیل تاریخ ایران و عنوان‌های مستقل مربوط به سلسله‌های حکومتی ایران همچون طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، آل کرت، تیموریان، صفویان، افشاریان و ولایات و شهرهایی مانند خراسان، بلخ، مرو، طخارستان، قندھار، کابل، هرات و... می‌توان دید.

پیش از احمدشاه درانی، دو قبیلهٔ غلजایی (غلزایی) و ابدالی (درانی) در بخش‌هایی از سرزمین افغانستان امروز به تأسیس دولت‌هایی مستقل پرداختند. سلطنت غلزایی که در افغانستان به «پادشاهی هوتكیان» معروف است، در سال ۱۱۲۱ق/۱۷۰۹م توسط میرویس، رئیس قبیلهٔ هوتكیان – که شاخه‌ای از قبایل غلزایی است – با قیام غلزاییان در قندھار بنیان نهاده شد و پسروی، محمود افغان در سال ۱۱۳۵ق/۱۷۲۲م تا اصفهان پیش آمد و صفویان را برانداخت؛ اما دیری نپایید که نادرشاه افشار، غلزاییان را سرکوب کرد و بار دیگر ولایات ایرانی شرق خراسان به پیکرهٔ ایران پیوست (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۰۱).

دیگر حکومت افغانان، ابدالیان هرات بودند که از سال ۱۱۳۰ق/۱۷۱۸م در آنجا قدرت داشتند؛ اما این حکومت نیز در سال ۱۱۴۴ق/۱۷۳۱م به دست نادرشاه افشار برافتاد. با فتح قندھار بسیاری از سران قبایل افغان از جمله احمدخان و ذوالفقارخان، پسران محمدزمانخان ابدالی در سپاه نادر به خدمت گماشته شدند. محمدزمانخان و

۱. کهن‌ترین مأخذ فارسی موجود که در آن از افغانان یاد شده، کتاب حدود العالم (نگاشته ۳۷۲ق/۹۸۲م) است. در این کتاب، در شرح ده سؤول چنین آمده: «دھی است بر کوه با نعمت و اندر و افغانان اند». و همچنین در توصیف شهر بنیهار نیز از افغانان نام برده شده است (گمنام، ۱۳۴۰: ۷۱-۷۲). در تاریخ یمینی به لشکر سلطان محمود غزنی، هنگام حمله به تخارستان اشاره گردیده و نوشته شده است که در آن، سپاهیان هندی، خلنج و افغان حضور داشتند (عتبی، ۱۳۵۷: ۲۸۵).

در میان مأخذ نسبتاً کهن، بیش از همه، نام افغان و افغانيان و افغانستان با جزئیات و به تفصیل در تاریخ‌نامه هرات سیفی هروی آمده است. سیفی ضمن گزارش رخدادهای سده‌های ۷ و ۱۳ق/۱۴م به تکرار از افغانان و دقایق احوال و اخلاق جنگجویان و فرمانداران آنان و قلعه‌هایشان با شرح استحکامات و تدابیر دفاعی شان یاد کرده است (سیفی هروی، ۱۳۶۲).



ذوالفارخان هریک مدتی ریاست حکومت ابدالیان هرات را بر عهده داشتند، اما پس از فتح قندهار از سوی نادرشاه، احمدخان به حکومت آن جا گماشته شد (گلستانه، ۱۳۴۴: ۱۰۵).

با قتل نادرشاه و تشکیل حکومت سلسله درانی توسط احمدشاه، برای نخستین بار افغانستان به عنوان واحدی سیاسی مستقل در تاریخ مطرح شد. اگرچه اسناد و مدارک، بیان‌گر این واقعیت است که خود او هیچ‌گاه قلمرو حکومتی اش را افغانستان نخواند و از نام خراسان برای نام‌گذاری متصروفات خود استفاده کرد (فرهنگ، ۱۳۷۴: ج ۱، ۲۰)، اما اقدامات او سبب شد در تاریخ از او به عنوان بنیان‌گذار سنگ بنای جدایی افغانستان از ایران یاد شود.

پرسش پژوهش حاضر، این است که رویکرد احمدشاه به ایران پس از قتل نادرشاه چگونه بود؟ چه عواملی باعث موفق نشدن احمدشاه درانی در تصرف نواحی غربی (ایران) شد و وی برای رفع ناکامی یاد شده چه اقداماتی انجام داد؟

فرضیه‌ای که در پی سوال مطرح می‌شود این است که وجود حکومت‌هایی همچون بازماندگان نادر در خراسان، خوانین قاجار در شمال و امرای زندیه در جنوب ایران از یکسو و استقرار پایگاه اجتماعی و هسته فعالیت‌های نظامی احمدشاه در شرق ایران و تکیه وی بر نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه قبیله‌ای افغان از سوی دیگر، به نخستین پادشاه درانی اجازه نداد بتواند در غرب متصروفاتش پیشرفت‌هایی درخور توجه داشته باشد. شاه درانی به همین دلیل کوشید ناکامی‌های خود را در غرب با حمله به هند و تصرف مناطقی از قلمرو حکومتی گورکانیان جبران سازد. ناکامی احمدشاه در سلطه بر تمامی خاک ایران، این تصور را در ذهن برخی مورخان – بهویژه مورخان افغان – ایجاد کرد که هدف اصلی وی، به استقلال رساندن جامعه افغانان از ایران بوده است.

افرون بر این، از جمله پرسش‌های دیگری که نوشتار حاضر در پی پاسخ‌گویی به آنهاست، عبارت‌اند از:

- روش الگوگیری احمدشاه درانی از نادرشاه افشار برای کسب مشروعیت قدرت را چگونه می‌توان تحلیل و تبیین کرد؟
- عملکرد احمدشاه درانی در هند چه پیامدهایی برای سرزمین یادشده در

پی داشت؟

تاکنون از عملکرد و اقدامات احمدشاه ابدالی برای رهبری افغان‌ها، مطالبی در خور توجه نگاشته نشده است. در این پژوهش تلاش می‌شود گزارشی منسجم، منظم و مبتنی بر نقد منابع از مراحل اقدامات وی ارائه گردد.

تبارشناسی ابدالی‌ها

سپاه نادرشاه افشار ترکیبی مختلط از ایلات گوناگون بود که حول محور شخص فرمانده انسجام یافته بودند. آبدالی‌های افغان، از جمله طوایف موجود در اردوی نادرشاه به شمار می‌رفتند.

آبدالی^۱ قبیله معروف افغان بودند که حکومتی مستقل در هرات بنیان نهادند و اخلاف آنان پس از تأسیس دولتی جدید در افغانستان، بیش از دو قرن بر آن کشور حکومت کردند. ابدالیان نام آبدالی را از نیای بزرگ‌شان، ابدال بن ترین بن شرخبون (شرف‌الدین) بن سره بن قیس گرفته‌اند (هرمی، ۱۳۸۲: ۵۴۸ – ۵۵۶). درباره نام ابدال و زمان زندگی او نمی‌توان نظری قاطع ابراز داشت؛ اما بر اساس روایتی دیگر، ابدال را لقبی می‌دانند که خواجه ابواحمد ابدال چشتی (م ۹۶۶/۳۵۵ق) از راه مهربانی به نیای ابدالیان داده است (وکیلی فویلزایی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۲۲). برخی پژوهش‌گران، نام اصلی ابدال را محمد عارف سره بنی‌قتداری ذکر می‌کنند (همو: ۲۱) و عده‌ای دیگر از عارفی با نام «شیخ المشایخ عارف ترین اودل» (متولد ۹۷۴ق/۱۵۶۶م) سخن می‌گویند (هرمی، ۱۳۸۲: ۷۶۰ – ۷۶۱). به طور کلی در منابع موجود، میان «عارف ترین اودل» و «ابdal بن ترین بن شرخبون» – نیای ابدالیان – نمی‌توان پیوند و ارتباطی یافت. برخی نیز نام آبدالی را آنقدر کهن دانسته‌اند که آن را با هپتل‌ها^۲ و هیاطله ارتباط داده‌اند (نیر، ۱۳۴۳: ۷۰ – ۸۱)؛ اما چنان‌که لکهارت نیز به این موضوع اشاره کرده است، هیچ‌یک از این روایات را نمی‌توان به درستی پذیرفت (لکهارت، ۱۳۴۳: ۱۱۰).

قبیله ابدالی به هفت خاندان یا قبیله کوچک‌تر تقسیم شده است؛ پویلزایی

۱. منسوب به ابدال؛ به تلفظ افغانان آودال یا آودل.

۲. Hepthals.



(فوفلزایی)، بارگزایی، علیزایی، نورزایی، اسحاقزایی، آچکزایی و آلیکوزایی (آلکوزایی). خاندان‌های سَدوزایی (شاخه‌ای از پوپلزایی) و محمدزایی (شاخه‌ای از بارگزایی)، دو خاندان سلطنتی افغانستان را تشکیل می‌دادند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۰).

ابدالیان تا اوایل قرن ۱۷م/۱۱ق به صورت مستقل زندگی می‌کردند و چون از آزار ازبکان به ستوه آمدند، خراج‌گذاری حکومت صفویه را پذیرفتند که در مقابل دشمنان از آنان حمایت شود (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۹).

درباره انتقال ابدالی‌ها به هرات، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد.
گریگوریان می‌نویسد:

شاه عباس صفوی (۱۰۳۸-۹۷۸ق/ ۱۵۷۱-۱۶۲۹م) که در صدد تضعیف این قبیله نیرومند بود، گروه بزرگی از آنان را از قندھار به هرات منتقل ساخت.
(گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۴)

اما لکهارت احتمال می‌دهد ابدالی‌ها بر اثر فشار غلچاییان به اطراف هرات کوچ کرده باشند (لکهارت، ۱۳۴۳: ۱۱۰-۱۱۱).

شاه عباس اول در سال ۱۰۰۶ق/ ۱۵۹۷م شخصی به نام سدو، از طایقه پوپلزایی را به سرکردگی آنان گماشت و وی را امیر افغان‌ها لقب داد (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۲۲). این کار به سدو امکان داد قبیله خود را از زیر سلطه غلچاییان آزاد سازد (لکهارت، ۱۳۴۳: ۱۱۰-۱۱۱). از این‌رو جانشینان وی، بعدها به سدوزایی معروف شدند (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۲۲). ابدالی‌ها به نشانه حق‌شناسی نسبت به شاه ایران، او را در ۱۰۳۱ق/ ۱۶۲۲م در محاصره قندھار علیه گورکانیان یاری کردند. شاه عباس در ازای این خدمت به سدو، لقب سلطان داد (لکهارت، ۱۳۴۳: ۱۱۰-۱۱۱). بنابراین پس از او دیگر سرداران ابدالی نیز از جانب شاهان صفوی لقب سلطانی داشتند.

احمد خان بر فردیان ترقی

احمدخان ابدالی، فرزند محمدزمان خان از شاخه سدوزایی قبیله ابدالی و حاکم هرات و مادرش زرغونه از قبیله الیکوزایی بود (قدوسی، ۱۳۳۹: ۴۳۸). گفتنی است در سال ۱۳۳۱ق که محمدزمان خان در درگیری‌های قبیله کشته شد، خانواده‌اش مجبور به

احمدشاه بر سریر سلطنت

با قتل نادرشاه در سال ۱۱۶۰ق/۱۷۴۷م و پریشانی اردوی او، احمدخان به سرکردگی دسته‌ای از افغانان به خون‌خواهی نادرشاه، به دفاع از حرم وی همت گمارد. به دیگر سخن، او پاس حقوق اوجاق را مرعی داشت. مورخی می‌نویسد:

در این حالت یکی از خدام حرم اعلیٰ حضرت نادرشاه، احمدخان را از این قضیه (قتل نادرشاه) آگاه نمود. او با سه‌هزار سوار از دسته ابدالی و سوار ازبکیه تن به سلاح آراسته، تا بامداد پاسداری حرم شاهی را کرده و صباح هنگام با گروهی او باش قزلباش و اشرار افشار که دست به تاراج اموال

ترک هرات شدند (حسینی، ۱۹۷۴: ۳۱-۳۲). بنا به روایتی دیگر، هنگامی که محمدزمان خان هرات را آشفته دید، همسر باردار خود را به مولتان نزد مادر خود فرستاد و احمد در همانجا چشم به جهان گشود؛ اما مدتی پس از تولد و در ایام جوانی، به برادر بزرگ‌تر خود ذوالفقارخان - حاکم هرات - پیوست (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۹).

در آستانه ظهور طهماسب قلی خان (نادرشاه افشار)، احمدخان و ذوالفقارخان، از ترس نادرشاه به حسین خان غلزاری (غلجایی) - حاکم قندهار - پناهندۀ شدند؛ اما حسین خان از حضور آنان بیمناک شد و ذوالفقارخان و برادران وی - علی مردان خان و احمدخان - را به زندان افکند (همو: ۱۱).

نادرشاه در سال ۱۱۵۰ قمری قندهار را گشود و غلزاری‌ها را از آنجا برانداخت. در همین مقطع احمدخان و برادرش نیز از اسارت آزاد کرد و به مازندران فرستاد (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۰۲؛ درانی، ۱۲۹۸: ۱۲۱). بنا به روایتی دیگر، نادرشاه به سبب بیم از شورش ذوالفقارخان، وی و نزدیکانش را در اردوی خود نگه داشت (حسینی منشی، ۱۹۷۴: ۳۵). برخی پژوهش‌گران بر این باورند که احمدخان در بیست سالگی پس از مرگ برادرش، ذوالفقارخان به اردوی نادری پیوست و چندی بعد در زمرة نزدیکان او درآمد و سرانجام به فرماندهی تیره سدوزاری سپاه نادرشاه رسید (غبار، ۱۳۵۹: ۳۵۰). او در لشکرکشی‌های متعدد شاه افشار شرکت کرد و تجربه اندوخت و تا مرگ پادشاه افشاری، ملتزم رکاب وی بود (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۳۴).



پادشاهی گشوده بودند، درآویخته، ایشان را هزیمت داد و مال و منال همه را به تصرف آورد و بانوی حرم اعلیٰ حضرت نادرشاه، به جایزه این خدمت او، دو قطعه الماس که به کوه نور و دریای نور معروف و مشهور و از محمدشاه گورکانی به اعلیٰ حضرت نادرشاه رسیده، در بازو بند حرمش می‌بودند، کوه نور را با یک دانه فخرای^۱ بی‌نظیر، به احمدخان اعطای کرد. (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۲)

اما آن‌گاه که خان افغان، سنتیز با مدعیان دولت نادری را بیهوده دید، با به دست آوردن مهر او و الماس کوه نور، همراه با دیگر سران افغان عازم قندهار شد (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۴۲۶؛ مروی، ۱۳۶۴: ۱۱۹۶، ج ۳). احمدخان با رسیدن به قندهار، زمینه‌های تشکیل حکومت جدیدی را برای خود فراهم ساخت.

تأثیر آموزه‌های نادرشاه در بازآفرینی پایگاه سلطنت احمدشاه

کوتاه‌زمانی پس از مراجعت افغان‌های سپاه نادر به قندهار و پس از رسیدن آنان به این شهر، زمزمه‌هایی برای انتخاب فرماندهی عالیه و خانی از سوی تیره‌های افغان آغاز شد. احتمال می‌رود ضعف شخصیت و ناتوانی نورمحمدخان در جلب حمایت رؤسای تیره‌ها، به‌ویژه تمہیدات احمدخان برای تصاحب منصب خان علیزایی، علل اساسی تشکیل شورا یا لویه‌جرگه^۲ «مزار شیر

۱. نام یاقوتی از جواهرت خاصه محمدشاه بابری بود که به تصرف نادرشاه درآمد.

۲. «لویه‌جرگه» واژه‌ای پیشتو که به معنای جرگه بزرگ است. واژه «جرگه» نیز در زبان فارسی به معنای گروه و صفت آمده است. جرگه در کاربردهای سیاسی - اجتماعی، به معنای گردنه‌ای است. به دیگر سخن، هر مجلس و اجلاسی که برای تصمیم‌گیری، نظرخواهی و مشورت درباره یک امر محلی، ملی و قومی برگزار شود، جرگه است. منظور از تشکیل جرگه‌ها چاره‌جویی، رسیدگی و تصمیم‌گیری همگانی درباره مستله‌ای سیاسی - اجتماعی است.

در اصطلاح خاص، لویه‌جرگه به معنای «گردنه‌ای بزرگ سران قبایل افغانستان» است. لویه‌جرگه بزرگ‌ترین مجمع بزرگان و شخصیت‌های قومی و اجتماعی کشور افغانستان به شمار می‌رود و در موارد بحرانی در افغانستان تشکیل می‌شود. نخستین جرگه در سال ۱۱۶۰ هجری / ۱۷۴۷ میلادی برگزار شد که سرنوشت و آینده کشور تازه‌ای به نام افغانستان را رقم زد؛ بدین‌گونه که پس از قتل نادر شاه افشار، نخستین لویه‌جرگه در ماه اکتبر ۱۷۴۷ میلادی / ۱۱۶۰ هجری، در مزار شیر سرخ، در داخل قلعه نظامی نادرآباد برگزار شد و نه روز به درازا کشید. پس از نه روز مباحثه میان سران اقوام





سرخ^۱ بوده است. بر اساس شواهد می‌توان گفت غالب خوانین افغان قندهار در کنار گذاشتن نورمحمدخان اتفاق نظر داشتند، اما درباره جانشین او به توافقی قطعی نرسیده بودند. مشهورترین خوانین حاضر در مجلس مشاوره مزار شیر سرخ عبارت بودند از:

۱. نورمحمدخان علیزادی؛
۲. احمدخان ابدالی؛
۳. حاجی جمال خان احمدزادی، از طایفه بارکزایی؛
۴. موسی خان اسحاقزادی، مشهور به دیکی؛
۵. محبت خان فوفلزادی؛
۶. نصرالله خان نورزادی؛
۷. میرهزارخان الکوزایی (حسینی منشی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۱۲۳).

بر اساس نقشی که درویشی به نام صابرشاه در مجلس مشاوره مزار شیر سرخ ایفا کرد، می‌توان چنین حدس زد و ادعا کرد که خان‌سدوزادی، از همان زمان مراجعت به سوی قندهار و ترک قوچان، قصد کنار نهادن نورمحمدخان و کسب منصب قدرت را داشته است.

بر اساس نقلی دیگر، هنگامی که نادرشاه به قتل رسید، صابرشاه نیز همراه احمدخان عازم قندهار گردید و با او به نادرآباد وارد شد (گلستانه، ۱۳۴۴: ۶۰). در سراج *التواریخ* چنین آمده است:

چون هیاهو افزایش یافت، صابرشاه به پاختست و با ادعای حصول صلاحیت احمدخان بر اساس کشف و شهود، خوشة گندمی برگرفت و به عنوان افسر سلطنت، بر کلاه خان سدوزادی نصب کرد و گفت: این جیغه توست و تو پادشاهی! ... وی را بر تختی از گل نشانید و او را شاه خطاب کرد و در دوران لقب داد. (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۲)

احمدشاه نیز به پاس این مهم، هر یک از طوایف درانی را به فراخور حال، به منصب

غلزادی، پولزادی، نورزادی، سدوزادی و دیگران، احمدشاه ابدالی از قوم سدوزادی به عنوان پادشاه برگزیده شد.

۱. منطقه‌ای در نادرآباد قندهار.

و خدمتی سربلند گردانید.

یکی از پژوهش‌گران تاریخ افغانستان، یکی از علل اصلی انتخاب احمدخان سدوزایی به پادشاهی را چنین تبیین می‌کند:

از آنجا که قبیله احمدخان به لحاظ قدرت سیاسی از جایگاه چندان بالایی برخوردار نبود، سران افغانی در لویه‌جرگه خود، وی را انتخاب کردند که اگر روزی بر خلاف مصالح رفتار کرد، کنار نهادن وی سهول باشد؛ زیرا در این زمان نسبت قبیله سدوزایی به بارکرایی، یک به ده بود. (حبیبی، ۱۳۴۹: ج ۲، ۸۶)

مورخان افغان، این مجلس را مبدأ تأسیس سلطنت دُرانی در افغانستان به شمار آورده‌اند. بی‌گمان اقدام احمدخان در تأسیس این مجلس، تقليدی بود که وی در قلمروی کوچک، از اقدام نادرشاہ در تشکیل شورای مشورتی دشت مغان و تبیت سلطنت خویش انجام می‌داد. لویه‌جرگه نادرآباد، حکومت احمدخان در قندهار را بنیان نهاد، اما درواقع آنچه به سلطنت احمدخان و ارتقای او از مقام خان پایین مرتبه به یک حاکم قدرتمند و سپس سردار مهاجم به شهرهای اطراف کمکی شایان کرد، دستیابی احمدشاہ به مالیات کابل و پیشاور بود.

گفتنی است هم‌زمان با سلطه احمدخان بر قندهار، ورود ناصرخان - حاکم پیشاور و کابل - و محمد تقی خان شیرازی به قندهار، فرصتی مناسب برای او به وجود آورد. این دو تن که حامل مالیات چندساله سِند، پنجاب و کابل - که شامل ۲۶ کرورو روپیه نقدی و جنسی - برای نادرشاہ بودند، چاره‌ای جز تسلیم این دارایی‌ها به احمدشاہ نداشتند (گلستانه، ۱۳۴۴: ۶۰). تصرف این اموال، پشتونه مالی کافی را برای اقدامات بعدی احمدشاہ فراهم ساخت.

نویسنده سراج التواریخ می‌گوید:

از اتفاقات حسنی در چنین وقت که اعلیٰ حضرت احمدشاہ اعلام سلطنت نمود، تقی خان - از سرداران اعلیٰ حضرت نادری - با نواب ناصرخان - حاکم کابل و پیشاور - مالیات چندساله هر دو مملکت را - که ۲۶ کرور روپیه بود - برای اعلیٰ حضرت نادرشاہ می‌بردند، وارد قندهار شدند و اعلیٰ حضرت احمدشاه - که این گنج رایگان را از عطایای حضرت یزدان دانسته - ضبط کرد.



(کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۳)

نقدینه‌های بادآورده چنان فراوان بود که احمدخان را به اندیشه ضرب سکه به نام خویش انداخت. چون اعلیٰ حضرت احمدشاه آن نقدینه بادآورده را مالک شد، همه را گداخته، به نام خویش مزین و بدین بیت مسجع و مروج گردانید:
حکم شد از قادر بی‌چون به احمد پادشاه

سکه زن بر سیم و زر از پشت ماهی تا به ماه
یکی از مورخان ایرانی معاصر وی نیز دست و دلبازی‌های احمدشاه را در بذل و بخشش به سران افغان، دلیل اصلی انتخاب او به پادشاهی می‌داند:

احمدشاه افغان بعد از سپری شدن دولت نادری با فوجی از افغان‌ها هم‌داستان [شد] و به قدر امکان و دسترس، دست به خزانه رسانیده، آن‌چه منصب بود، کسب و ... در صوب قندهار... به دانه احسان، مرغ دل و حشی‌صفتان افغان را صید [کرد] و در میان امثال و اقران، لوای برتری برافراشت. (گلستانه، ۱۳۴۴: ۶۰)

احمدخان - که اکنون خود را شاه نامیده بود - دیگر نمی‌توانست خاتم قبلی خویش را به کار گیرد. از این‌رو برای خود مُهری ساخت که بر یک روی آن «الحكم لله، يا فتاح» و بر روی دیگر آن «احمدشاه دُر دُرانی» حک شده بود و فرامین و احکام بدان شرفیاب گردانید (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۳).

فتوات احمدشاه دُرانی در کابل و پیشاور

احمدشاه پس از استحکام پایه‌های قدرت خود در قندهار، تصمیم به فتح کابل گرفت. در آن زمان کابل در زمرة متصروفات پادشاهان بابری هند بود. با نزدیک شدن احمدشاه به کابل، رؤسای قبایل افغان و قزلباش ساکن با او همکاری کردند و احمدشاه در سال ۱۱۶۰ق/۱۷۴۸م کابل را بدون جنگ، تصرف کرد. کاتب هزاره می‌نویسد:

اعلیٰ حضرت احمدشاه پس از انتظام مهام قندهار و نظم و نسق امور آن دیار، به عزم کشورگشایی و تنبیه ناصرخان با لشکر شایان از قندهار، روی تسخیر به سوی کابل و پیشاور آورد. (همو)

هنگامی که احمدشاه به سوی کابل شتافت، با استفاده از رعب و هراس ناصرخان، با



سهولت بر کابل چیره شد. ناصرخان که ناگزیر پا به فرار گذاشته بود از پادشاه گورکانی استمداد جست (الفینستون، ۱۳۷۶: ۴۸۵). به درستی روشن نیست که چرا ناصرخان با شنیدن خبر پیشروی احمدخان و به رغم نیت اولیه‌اش مبنی بر مقابله با شاه درانی، کابل را رها کرد و دست به چنین فراری زده است؛ فراری که نه تنها به غلبه احمدشاه بر کابل انجامید، بلکه محرك وی برای عزیمت به سند و پیشروی تا لاهور نیز شد (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۳؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۴۶).

احمدشاه پس از استقرار در ارگ شهر کابل، در صدد تدارک لشکرکشی علیه ناصرخان به پیشاور برآمد. با نزدیک شدن قوای احمدشاه به پیشاور، بار دیگر ناصرخان سیاست فرار را در پیش گرفت. چنین بود که احمدشاه بر این منطقه نیز مسلط شد و کمی بعد، ناصرخان متواری و سرگردان را وادار کرد وارد پیشاور شود و تسليم وی گردد (حسینی منشی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۸۴-۸۳؛ کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۳).

با سقوط پیشاور و پایان دوره مقاومت ناصرخان، احمدخان حاکم بلا منازع قدهار تا پیشاور شده بود؛ حاکمی که نخستین مرحله بسط قدرت و اقتدارش بیشتر در پرتو بی‌کفايتی ناصرخان شکل گرفت.

گفتنی است ناصرخان حاکم افشاری کابل و پیشاور بود و دوام و بقای او در قدرت، موجب کاهش اقتدار احمدشاه درانی می‌شد؛ بر فرض این‌که احمدشاه حتی اگر ادعای جانشینی نادرشاه را نیز در سر نمی‌پروراند، باز برای تشییت همان قدرت محدود خویش نیازمند امنیت پیرامون و کسب منابع ثروت، مالیات و خراج از قدرت‌های هم‌جوار بود. افزون بر این، کابل و پیشاور از نظر اقتصادی و تدارک نیازمندی‌های مالی و اقتصادی سپاه احمدشاه مهم بودند؛ زیرا با تصرف مناطق یاد شده، ثبات و امنیت در قدهار برقرار می‌شد و اطاعت خوانین خرد و بزرگ ایران شرقی از احمدشاه را در پی داشت و نیز با فتح نواحی مذکور، راه هجوم به لاهور و هند گشوده می‌شد.

سلط احمدشاه بر پیشاور و انتشار خبر تصمیم او بر تصرف لاهور موجب شد حاکم این شهر از سلطان گورکانی استمداد جوید؛ اما سرعت عمل احمدشاه و عبور سریع وی از پنجاب و رسیدن به لاهور باعث شد شاه درانی بتواند پیش از رسیدن قوای کمکی دهلی، خود را به لاهور رساند و آماده تصرف آن شهر شود.



رویارویی شاه درانی با قوای سلطان گورکانی هند

در هنگام رسیدن احمدشاه به لاہور، به رغم قتل نادرشاه، هنوز حیات‌الله خان - حاکم منصب نادرشاه در لاہور که خواهرزاده قمرالدین، وزیر هند نیز بود - بر این منطقه حکومت می‌کرد. نادرشاه، حیات‌الله خان را به شهنازخان ملقب ساخته و او را به حکومت لاہور منصب کرده بود. حاکم نادری - که جز درخواست استمداد از دربار گورکانی چاره‌ای نداشت - پس از استمداد از محمدشاه، بی‌آن که در انتظار قوای دربار هند بماند، در کنار رود جهاب به جنگ با قوای احمدشاه درانی پرداخت، اما به زودی شکست خورد و لاہور را ازدست داد (حسینی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۱۲۸؛ کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۶). با تسلط احمدشاه بر لاہور، قوای اعزامی هند به فرماندهی شاهزاده احمد - پسر سلطان گورکانی و قمرالدین، وزیر هند - به آنجا رسیدند.

کاتب می‌نویسد:

از آن سوی، اعلیٰ حضرت محمدشاه گورکانی که شهزاده احمدشاه، پسر خود را با وزیرالممالک، قمرالدین خان اعتمادالدوله و... عزم مدافعه و مقابله با اعلیٰ حضرت احمدشاه درانی در برگرفتند. (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۵)

قوای گورکانیان در سوتلچ و حوالی آن - یعنی منطقه‌ای که بر معابر استراتژیک تسلط داشت - استقرار یافت (الفینیتون، ۱۳۷۶: ۴۸۶؛ ۳۵۴: ۱۹۴۰؛ Sykes, ۱۹۴۰). احمدشاه، در این حال، دست به اقدامی هشیارانه زد و به جای رویارویی با قوای گورکانی، سپاه خویش را برگرفت و از نقطه‌ای بالاتر به محل استقرار باروبنئه قوای گورکانی عزیمت کرد و به سهولت باروبنئه هندیان را متصرف شد. شاهزاده مغول و قمرالدین وزیر که غافلگیر شده بودند، با دریافت خبر سقوط سرهنگ با شتاب رهسپار آنجا شدند، اما چون مصلحت خویش را در مقابله با احمدشاه ندیدند، در اندیشه مصالحه با امیر درانی افتادند. احتمال دارد رسیدن خبر بیماری محمدشاه گورکانی در گرفتن این تصمیم مؤثر افتاده باشد؛ چنان‌که کاتب می‌نویسد:

اعلیٰ حضرت محمد شاه گورکانی ... یک ماه پس از انعقاد رشتۀ مصالحه و فیصلۀ دعوی، بدروド جهان فانی کرده و به دارالبقا شتافت. شهزاده [احمد پسر محمدشاه گورکانی] در عرض راه از فوت پدرش آگاه گشته، با دل سوگوار



داخل شاهجهانآباد شده و پس از طی تعزیت بر تخت سلطنت جلوس فرمود.

(کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۶)

به موجب مصالحه‌ای که میان طرفین امضا شد، احمدشاه درانی اراضی متصرفه نادرشاه را در اختیار گرفت (همو) و رود سند به عنوان مرز حکومت هند و احمدشاه معین شد (درانی، ۱۲۹۸: ۱۲۷).

شاه درانی در ادامه هفت سفر جنگی دیگر به هندوستان دارد که ذکر آنها در این مجال نمی‌گنجد؛ اما از نامه‌های وی خطاب به حکام محلی هند، نشان از توسعه قدرت او در این منطقه دارد. در مجموع حملات پی در پی احمدشاه به هند، سنگ بزرگی را از پیش پای استعمار انگلستان در این منطقه برداشت (غبار، ۱۳۵۹: ج ۲، ۶۰۱).

تلاش نافرجام احمدشاه در گسترش قلمرو حکومت به سمت غرب (ایران)

هم‌زمان با تلاش‌های احمدشاه برای استحکام پایه‌های قدرت خود در قندهار و شمال هند، در خراسان نیز علیقلی‌خان افشار - برادرزاده نادرشاه - قدرت را به دست گرفت و خود را علی‌شاه خواند. وی در اقدامی احتیاطی و برای جلوگیری از حمله ابدالی‌ها به قلمرو خود، افراد دودمان عالیشان و میرزايان و پیش‌خدمتان جمعیت درانی را به شمال شاهزاده تیمور - پسر احمدشاه که در مازندران بودند - دستگیر و در کلات نادر زندانی کرد و خبر آن را برای احمدشاه فرستاد (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۱۱۵).

ناتوانی علی‌شاه در اداره درست حکومت، باعث چیرگی برادرش ابراهیم‌خان شد. ابراهیم‌خان در ذی الحجه سال ۱۱۶۱ق/ ۱۷۴۹م در تبریز تاج‌گذاری کرد؛ اما در مشهد و چند ماه پیش از تاج‌گذاری ابراهیم‌خان، بزرگان خراسان، شاهرخ - نوه نادرشاه - را که زندانی علی‌شاه بود، از بند رهانیده و بر سریر سلطنت نشاندند (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۵۸۵-۵۸۷). با حمایت بزرگان ایران از حاکمیت شاهرخ، اقدامات نظامی ابراهیم‌خان در قم و کاشان فرجامی نیافت و او پیش از رویارویی با شاهرخ به دست سرداران خود دستگیر شد و توسط محافظانش به قتل رسید. از جمله نخستین اقدامات شاهرخ، آزادسازی همسر احمدشاه و فرزند او - تیمور - و روانه ساختن محترمانه آنان به هرات بود (افشار، ۱۳۵۹: ج ۲، ۱۶؛ فرهنگ، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۵۲). وی به امید استمداد



از احمدشاه و با دریافت مبالغی گزاف بدین کار تن داد. با رسیدن تیمور به هرات، در حالی که بیش از دو سال از عمر او نمی‌گذشت، فرمان حکومت این شهر از سوی شاه درانی به نام وی صادر شد.

در شرایطی که خراسان در دست بازماندگان نادر، و افغانستان کنونی در اختیار احمدخان ابدالی قرار گرفته بود، در شمال، غرب و جنوب ایران، مدعیانی برای کسب قدرت سیاسی با یکدیگر جدال می‌کردند. قاجاریان در شمال، آزادخان افغان در آذربایجان و کریم خان زند و متحداش در اصفهان از مهم‌ترین این مدعیان بودند که سرانجام کریم خان زند با غلبه بر حریفان، توانست کنترل تمامی قلمرو ایران به استثنای خراسان را در اختیار گیرد (نک: غفاری کاشانی، ۱۳۶۹)؛ اما سردار زند برای تصرف خراسان هیچ کوششی نکرد. عده‌ای این مسئله را به سوگند او در زمان نادرشاه مبنی بر عدم دخل و تصرف مالکانه در خطه خراسان ربط داده‌اند (رستم‌الحكما، ۱۳۴۸: ۳۳۷). کریم خان نه تنها مدعی جانشینان نادرشاه نبود، بلکه نسبت به مناطق متصرفی احمدشاه درانی نیز نظری نداشت و می‌کوشید در تنظیم روابط خارجی‌اش با بازماندگان نادر و احمدشاه، بی‌طرفی خود را حفظ کند. او در پاسخ به تقاضاهای کمک بازماندگان نادرشاه و همچنین احمدشاه، ترجیح داد خود را درگیر اختلافات نکند (بخاری، ۱۸۷۶: ۹۳؛ ورهرام، ۱۳۶۶: ۱۰۰). این گونه برخوردهای کریم خان باعث شد برخی پژوهش‌گران چنین نتیجه‌گیری کنند که شاید بین احمدشاه‌رانی و کریم خان زند درباره خراسان موافقتهایی صورت گرفته باشد؛ چنان‌که این دو، حکومت خراسان را به منزله حد فاصل قلمرو خود پذیرفته باشند و از این‌رو کریم خان به رغم اصرار سرداران سپاه زند مبنی بر مداخله در امور خراسان، هیچ‌گاه به خواسته آنها ترتیب اثر نداد (Foster, ۱۷۹۸: ۱۸۰-۱۸۷).

اما منابع موجود حاکی از آن است که احمدشاه، قصد تصرف تمامی ایران را داشته است.^۱ از جمله این شواهد، فرمان او خطاب به خوانین و رؤسای ترکمان است. در این

۱. عبدالحقی حبیبی، محقق و مورخ در عرصه تاریخ افغانستان درباره سال‌های لشکرکشی احمدشاه درانی به خراسان را این‌گونه می‌نویسد: «سال ۱۱۶۳ق، تصرف هرات و مشهد و ناکامی در تصرف نیشابور و بازگشت به هرات؛ سال ۱۱۶۴ق، حمله به نیشابور و تصرف آن؛ سال ۱۱۶۷ق، محاصره



فرمان که در تاریخ شانزدهم شوال ۱۷۵۶/۱۱۶۷ و همزمان با محاصره مشهد نوشته شده، آمده است:

در این وقت که پروردگار عالم، این دولت خداداد را به نواب همایون ما ارزانی فرموده، در عرض راه تون و قاین و غیره ولايت که به تصرف امنای دولت قاهره درآمده، هر چه اسیر مسلمان بود، نجات یافته و حال قلعه مشهد را محاصره داریم. ان شاء الله همین که قلعه فتح شد، به کلی، کل ایران به تصرف آید و میرعلم خان هم کمتر از نادر نبود که الحمد لله تعالى نابود گردیده و در سبزوار محصور است. ... تکلیف دین داری است که همگی غیرت دین را نموده، با هم متفق شویم. (شهشهانی، ۱۳۳۷: ج ۶، ۱۶۱-۱۶۳)

در مجله *التواریخ نیز* درباره این هدف احمدشاه نوشته شده است:

شاه ذیجاه (احمدشاه) – که همیشه طاییر جنائش در فضای تسخیر ممالک ایران ابدینیان ... در پرواز می‌بود – مصمم به تسخیر بلاد ایران و با صدهزار لشکر ... از قندھار کوچیده ... [تا به] تسخیر عراق و آذربایجان و فارس بپردازد. (گلستانه، ۱۳۴۴: ۱۰۳-۱۰۵)

در همین راستا احمدشاه برای کامیابی در رسیدن به این اهداف خود، در نامه‌ای از مصطفای سوم – سلطان عثمانی – یاری خواسته بود. وی در این نامه، ضمن بدگویی از پادشاهان صفویه و نادرشاه، در مقابل کوشش‌های خود در شرق ایران، عثمانی‌ها را برای حمله به غرب این کشور دعوت کرد؛ اما سلطان عثمانی به دلیل اوضاع نامناسب حکومتش نتوانست پاسخی مساعد به شاه افغان دهد (جیلانی، ۱۳۴۶؛ افشار، ۱۳۵۹: ج ۲، ۳۱-۳۴).

گفتنی است با گستردنی تضادها و اختلافات خوانین خراسان، احمدشاه با آگاهی از تحولات خراسان کوشید با در پیش گرفتن سیاست تحبیب و ترهیب، راه هرگونه اتحاد مجدد خوانین خراسان علیه خویش را ببنده و بر خراسان مسلط شود. افزون بر این، احمدشاه می‌کوشید خوانین خراسان را جداگانه به سوی خود جلب کند یا هر کدام را با جدا کردن از دیگری سرکوب نماید؛ چون می‌دانست تسلط نهایی بر تمام خوانین، تنها

مشهد و نیشابور؛ سال ۱۱۸۳ق، آخرین حمله به مشهد» (حیبی، ۱۳۴۹: ۸۸-۹۳).



از طریق غلبه بر مشهد میسر است. از این‌رو در چندین سفر جنگی خود به خراسان در سال‌های ۱۱۶۴-۱۱۸۳ق / ۱۷۵۰-۱۷۶۹م، بارها مشهد را به محاصره خود درآورد^۱ (حسینی منشی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۴۶۴).

کاتب در پی یکی از حملات احمدشاه به مشهد و محاصره این شهر می‌نویسد:

اعلیٰ حضرت احمدشاه که شهر مشهد را به محاصره انداخته بود، چون مدت محاصره شش ماه طول کشیده، مشهدیان را حال به تباہی رسید؛ لاجرم شاهرخ پسران خود را با گروهی از سادات و علمای از در استیمان (امان‌خواهی) نزد اعلیٰ حضرت احمدشاه روانه نموده، از حقوق نعمت نادری بدو یادآوری کرد، به حرمت روضه رضوی به مصالحه‌اش راضی کرد، مشروط به این‌که سکه و خطبه به نام اعلیٰ حضرت احمدشاه زده و خوانده شود و مهر فرامین و ارقام و احکام به نام شاهرخ باشد. (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۷)

۱. مورخان افغان همچون ملافیض محمد کاتب و میرمحمد صدیق فرهنگ، ناتوانی محاصره‌شده‌گان و مورخان ایرانی همچون ابوالحسن غفاری و اعتمادالسلطنه، درماندگی افغانان را دلیل آغاز مذاکرات صلح دانسته‌اند. نویسنده کتاب گلشن مراد درباره شروع و پایان این لشکرکشی نوشه است: «احمدشاه ... با سیصد هزار نفر از قشون ... از قندهار آهنگ تسخیر مشهد مقدس نمود. ... در قریه‌ای موسوم به گل شور در دو فرسخی مشهد ... بساط اقامت انداخت. ... القصه، بعد از آن‌که احمدشاه دست آرزو از دامن تسخیر و تصرف مشهد مقدس کوتاه و ... حال لشکریان خود را از نهیب شاهزاده نصرالله‌میرزا تباہ دید ... به صلاح و صواب دید جمعی از امرای معتبر خود ... بنا را بر مصالحه نهاده، شاه، ولی‌خان [صدراعظم خود] را ... به خدمت نواب شاهرخ فرستاد» (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۶۳۳).
- بر اساس منابع موجود، دست کشیدن خوانین گرد از حمایت نصرالله میرزا و خارج ساختن نیروهای خود از مشهد، از مهم‌ترین دلایل تن دادن شاهرخ به این مصالحه است. برای مثال، محاصره مشهد در سال ۱۱۸۳ق / ۱۷۶۹م، به علت مقاومت‌های جانانه نصرالله میرزا به درازا کشید و کار بر افغانان به دلیل شبیخون‌های متعدد نصرالله میرزا سخت شد و سرانجام پس از چهارماه محاصره، بار دیگر سخن از مصالحه به میان آمد. در این مصالحه، شاهرخ حاضر شد ضمن ضرب سکه به نام شاه افغان، برخی از نواحی خراسان مانند جام، باخرز، تربت حیدریه و خوفاف را بدو واگذارد و علاوه بر آن، یکی از دختران خود را به ازدواج تیمور - پسر احمدشاه - درآورد و بزدانیخش میرزا - فرزند کوچک خود - را نیز به رسم گروگان به قندهار بفرستد. در مقابل این تعهدات، احمدشاه نیز پذیرفت ضمن رهایی از محاصره مشهد، حکومت شاهرخ را بر خراسان به رسمیت بشناسد. به دنبال این مصالحه، احمدشاه در هشتم ماه صفر ۱۱۸۴م / ۱۷۷۰، مشهد را به سوی قندهار ترک کرد (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۷-۲۰؛ متولی، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

شاهرخ نیز پس از انعقاد قرارداد مصالحه، مهر خود را بدین بیت مسجع و محکک ساخت:

یافت از الطلاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه

می‌توان گفت آنچه موجب موفقیت احمدشاه در خراسان و غارت مردم این سرزمین شد، توانمندی نظامی افغان‌ها نبود، بلکه دلیل اصلی آن توفیق، گستگی قدرت و رقابت‌های خوانینی بود که حتی درک منافع خویش در مقابل دشمن خارجی را نیز از دست داده بودند (زرگرنژاد، ۱۳۸۱: ۷۰). افزون بر این، رقابت‌های دو فرزند شاهرخ بر سر مقام ولیعهدی و نیابت سلطنت، در شرایطی که دولت افسار به انسجام و اتحاد داخلی نیازی فراوان داشت، اجازه نداد شاهرخ از این وضعیت برای ایجاد تعادل و موازنی به منظور تقویت حکومت خود استفاده کند. در ضمن نایب‌نایی شاهرخ و گردنکشی‌های حکام محلی خراسان نیز بر پیچیدگی اوضاع افزوده بود. در مجموع اگرچه شاهرخ به ظاهر سیاست احمدشاه را پذیرفت، ولی در عمل مانند پادشاهی مستقل حکم می‌راند و از مهری که نشان‌گر اطاعت‌ش از احمدشاه باشد، استفاده نمی‌کرد و جانشینان نادر در خراسان همانند حکومتی بی‌طرف میان دولت‌های حاکم بر غرب و شرق خراسان عمل می‌کردند.

پیامد عملکرد احمدشاه درانی در هندوستان

در دوره حکمرانی احمدشاه، حکومت هند بیش از گذشته گرفتار منازعات امرا و جنگ قدرت‌های درباری، کشمکش‌های مسلمانان، راجه‌ها، مهارات‌ها و دیگر متنفذان محلی بود (برای آگاهی بیشتر از سفرهای جنگی احمدشاه درانی به هند، نک: فرخ، ۱۳۷۱: ۹۹-۸۷).

گفتنی است حکام مسلمان شمال هند که به سبب افزایش قدرت مراته‌ها خود را در خطر می‌دیدند، از احمدشاه درانی برای حمله به هند دعوت کردند (۴۳۵- ۴۳۱: ۱۹۳۳). احمدشاه نیز برای سرکوب مراته‌ها در سال ۱۱۷۰ق/۱۱۵۷م به هند لشکر کشید و پس از تصرف لاہور، عازم دهلی شد. عمادالملک وزیر که با مراته‌ها همکاری داشت، گریخت و دهلی به دست افغان‌ها افتاد. در ضمن احمدشاه در نبرد بانی پت، نزدیک دهلی - که در سال ۱۱۷۴ق/۱۷۶۱م روی



پایان زندگانی احمدشاه و شمه‌ای از صفات او

احمدشاه پس از تشکیل حکومت و اداره نظامی و نظم و نسق لشکر، به جمع آوری سپاهیان بسیاری اقدام کرد. در سپاه احمدشاه از اقوام افغانستان اعم از بلوچ، پشتون، ازبک، قزلباش، هزاره و تاجیک حضور داشتند. او که در ارتش نادر خدمت کرده و با

داد – مراته‌ها را سخت درهم شکست و غنایمی فراوان به چنگ آورد (اوراما، ۱۳۵۱: ۱۲۸، ۱۰۹، ۴۰، ۳۳).

نبرد بانی‌پت – که از مهم‌ترین چنگ‌های مسلمانان و هندوان به شمار می‌رود – به اخراج مراته‌ها از صحنه سیاسی هند و نیز ضعف دولت مرکزی گورکانیان انجامید. از پیامدهای دیگر نبرد پانی‌پت، شورش سیک‌ها در پنجاب بود که خطری جدی برای حکمرانان شمال هند و افغان‌ها به شمار می‌رفتند. آنان پس از چنگ بانی‌پت و خروج افغان‌ها، بر شمال هند و لاہور چیره شدند، اما طولی نکشید که بار دیگر احمدشاه درانی در سال ۱۱۷۵ق/۱۷۶۱م به لاہور هجوم برد و در نبردی سیک‌ها را قتل عام کرد (حسینی، ۱۹۷۴: ج ۲، ۱۰۷۵-۱۰۴۵).

چنان‌که از نامه‌های فرمان‌دار انگلیسی بنگال به هیئت مدیره در لندن پیداست، حکومت هند بریتانیا در سال‌های ۱۱۷۵-۱۱۸۴ق، زمانی که احمدشاه با سیک‌ها مشغول نبرد بود، به دنبال فرصتی بودند که برای نفوذ به دستگاه حکومتی هند راهی بیابند (Sinha, ۱۹۸۵: ۶۲۴-۶۳۴). از این‌رو با خروج احمدشاه درانی از هند، راه برای نفوذ نیروهای بریتانیا در بنگال آمده شد، به‌گونه‌ای که حکومت هند انگلیس پس از نبرد بکسار در سال ۱۱۷۸-۱۷۶۵م/ ۱۱۷۹-۱۷۶۴م، کاملاً بر بنگال سیطره یافت (Datta, ۱۹۶۵: ۲۴-۲۵).

در مجموع عملکرد سیاسی و نظامی و مرگ احمدشاه و پیش از آن قتل نادرشاه برای انگلیسی‌ها – که در حال افزایش نفوذ خود در هند بودند – فرصتی مطلوب ایجاد کرد. انگلستان برای رویارویی با نفوذ قدرت‌های رقیب بر آن شد که میان خود و ایران و روسیه، منطقه‌ای حایل به وجود آورد. بر اساس همین سیاست بود که مرزهای خاوری ایران در معرض تغییرات متعدد قرار گرفت. بنابراین تثیت دولت افغانستان و ظهور بلوچستان بریتانیا (پاکستان) مولود این سیاست بود (مجتبهدزاده، ۱۳۷۸: ۲۶۰).

اصول تشکیلات دولتی آشنا بود، همان اصول و تشکیلات را در نظام اداری دولت خود اجرا نمود.

مقایسه فهرست القاب و مناصب دیوانی روزگار احمدشاه، تداوم اصول و عملکرد اداری روزگار صفوی را نیز نشان می‌دهد (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۶۴: ۳۷۰-۴۰۷)؛ اما با وجود شباهت ظاهری، میان دو دولت درانی و صفوی، تفاوت‌های اساسی نیز وجود داشت. مهم‌تر از همه، وابستگی قدرت احمدشاه و پیوندش با خان‌های نیرومند بود و علل گسترش سریع قلمرو درانی و زوال آن را نیز می‌توان در این پیوند جست. به دیگر سخن، دولت درانی، آمیزه‌ای از تشکیلات مغولی و صفوی نظام قبیله‌ای - فتووالی بود (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۷). در عین حال، احمدشاه به پیروی از صفویان، یک نیروی نظامی همچون قزلباشان از افراد غیرپشتون به نام «غلامان شاهی» سازمان داد و در تنظیم این نیرو از تجربیات تقی خان شیرازی بهره جست (حسینی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۶۷).

احمدشاه درانی در واپسین ماه‌های حیاتش در اقدامی که بی‌تجربگی سیاسی در آن هویدا بود، قلمرو خود را بین فرزندانش تقسیم کرد. وی در این تقسیم‌بندی هرات را به تیمور، قندهار را به سلیمان و کابل را به پرویز سپرد. با مرگ احمدشاه، تیمور در هرات به تخت سلطنت نشست و خود را تیمورشاه خواند و سلیمان هم با استفاده از نفوذ پدر همسر خود - شاه ولی خان، صدراعظم احمدشاه - در قندهار تاج‌گذاری کرد (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۴۸)

تیمور در روابط خود با جانشینان نادر تقریباً همان سیاست پدر را پی‌گرفت. وی نیز عقیده داشت زوال سلطنت شاهرخ در خراسان باعث رشد و ترقی دو رقیب عمده درانیان در غرب - یعنی زندیه و قاجاریه - می‌شود. از این‌رو کوشید جانشینان نادر، قلمرو موروثی خود را به همان شکل محدود در مشهد و اطراف آن حفظ کنند. افزون بر این، خویشاوندی او با شاهرخ افشار - که گوهرشادیگم، دختر شاهرخ را در نکاح خود داشت - نیز می‌توانست در رعایت حال افشاریان از طرف تیمور اثرگذار باشد.

احمدشاه ابدالی با این‌که خود سنی‌مذهب بود، برخلاف برخی از پادشاهان بعدی افغانستان، تعصی نسبت به شیعیان نداشت و عده زیادی از قزلباشان و فارسی‌زبانان شیعه‌مذهب را در سازمان نظامی و اداری خود به کار گرفت (رستم التواریخ، ۱۳۴۸:



(۲۲۷-۲۳۱).

به باور بیشتر مورخان، احمدشاه مردی معتل، پرهیزکار، با اراده و اهل علم و ادب بود و اشعاری به زبان پشتو از او باقی مانده است. وی واقف لاهوری را به دربار خویش دعوت کرد و در سیالکوت از نظام الدین عشرت - شاعر فارسی‌سرای - خواست شرح احوالش را به نظم درآورد و واقف، *شاہنامه احمدیه* را در همین موضوع سرود (فرهنگ، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۳۵). احمدشاه در سال ۱۱۷۴ق/ ۱۷۶۱م شهر جدیدی در قندهار بنا کرد و آن را «شرف البلاط احمدشاهی» نامید^۱ (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۶۴: ۱۹۹). شاه درانی سرانجام در سال ۱۱۸۶/ ۱۷۷۳ و پس از بیست و هفت سال پادشاهی و به دنبال یک بیماری پوستی در محلی به نام کوه توبه در نزدیکی قندهار درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۴۰؛ غبار، ۱۳۵۹: ج ۲، ۵۹۸).

نتیجه

احمدخان ابدالی که در کشمکش‌های بین دو رقیب ابدالی و غلچایی، گرفتار و در قندهار زندانی شده بود، به دست سپاه نادرشاه از بند رهایی یافت. وی پس از توقفی یک ساله در مازندران، به دربار شاه افسار فراخوانده شد و از متزمان رکاب نادرشاه گشت. کاردانی‌های احمدخان در خدمت به شاه افسار، زمینه پیشرفت و ترقی او را فراهم ساخت. نادرشاه با پی بردن به این توانایی‌ها، او را فرمانده سربازان ابدالی کرد و سپس منصب خزانه‌داری سلطنت و ریاست نگهبانان مخصوص خود را به وی واگذاشت.

خلأً قدرتی که با قتل نادر به وجود آمد، باعث ظهرور چند حکومت محلی در ایران

۱. این شهر بعد از سقوط امپراتوری نادری با نقشه معماران ایرانی و هندی به نام «احمدشاهی» و مقلب به «شرف البلاط» بنا شد. شهر به شکل مستطیل بی‌قاعده بنا یافته، در اطراف آن حصاری بلند با برج‌هایی به فواصل معین از گل و خشت کشیده شده و شش دروازه داشت. ارگ شاهی در سمت شمال شهر، دارای حصاری جداگانه بود. شهر، چهار بازار اصلی داشت که از تقاطع دو جاده مستقیم تشکیل شده بود و در نقطه تقاطع آنها گنبدی بلند به نام چهارسوق ساخته بودند. تاریخ بنیان‌گذاری شهر احمدشاهی را سال ۱۷۶۱ میلادی نوشته‌اند.

بزرگ شد. از جمله احمدشاه با پشتیبانی قبایل پشتون - که بخش اعظم سپاه او را تشکیل می‌دادند - و با استفاده از آشتفتگی اوضاع و نابسامانی سلطنت تیموری هند، توانست قلمرو حکومت خویش را گسترش دهد.

با این‌که احمدشاه در آغاز، فکر جدا ساختن افغانستان از ایران را در سر نمی‌پروراند و می‌خواست همچون پادشاهان سلسله‌های مختلف بر تمامی یا بخشی از قلمرو ایران حکم براند، اما وجود شرایط خاص سیاسی و اجتماعی در عمل، او را به راهی کشاند که بعدها نتیجه آن، چیزی جز جدایی افغانستان و ایران از یکدیگر نبود.

با اعلام پادشاهی احمدخان ابدالی در قندهار، یکی از مهم‌ترین گام‌های تجزیه قلمرو خراسان برداشته شد. این تجزیه، تنها در بعد سیاسی و جغرافیایی بود و از نظر فرهنگی، حوزه حاکمیت احمدخان هنوز بخشی از قلمرو فرهنگی خراسان بزرگ و ایران به شمار می‌رفت.

چنان‌که شواهد تاریخی نشان می‌دهد، احمدشاه درانی قصد تصرف ایران را داشت و در همین راستا برخی مورخان، متصرفات احمدشاه را از غرب خراسان تا سرہند (سنند) و از آمودریا تا دریا (اقیانوس هند) نوشتند؛ اما منتهای متصرفات احمدشاه در غرب - که بتوان آن را در زمرة متصرفات وی به شمار آورد - نیشابور بوده است. بنابراین وجود حکومت‌هایی همچون بازماندگان نادر در خراسان، خوانین قاجار در شمال و امرای زندیه در جنوب ایران از یکسو و استقرار پایگاه اجتماعی و هسته فعالیت‌های نظامی احمدشاه در شرق ایران و تکیه وی بر نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه قبیله‌ای افغان از سوی دیگر، به نخستین پادشاه درانی اجازه نداد که بتواند در غرب متصرفاتش پیشرفت‌هایی درخور توجه داشته باشد. وی به همین دلیل کوشید ناکامی‌های خود را در غرب با حمله به هند و تصرف مناطقی از قلمرو حکومتی گورکانیان جبران سازد. ناکامی احمدشاه در سلطه بر تمامی خاک ایران، این تصور را در ذهن برخی مورخان - بهویژه مورخان افغان - ایجاد کرد که هدف اصلی وی، به استقلال رسانیدن جامعه افغانان از ایران بوده است.

حملات پی در پی احمدشاه به هند، سنگی بزرگ از پیش پای استعمار انگلستان در این منطقه برداشت؛ زیرا در پی قشون‌کشی احمدشاه درانی به هند، او ابتدا با مقاومتی

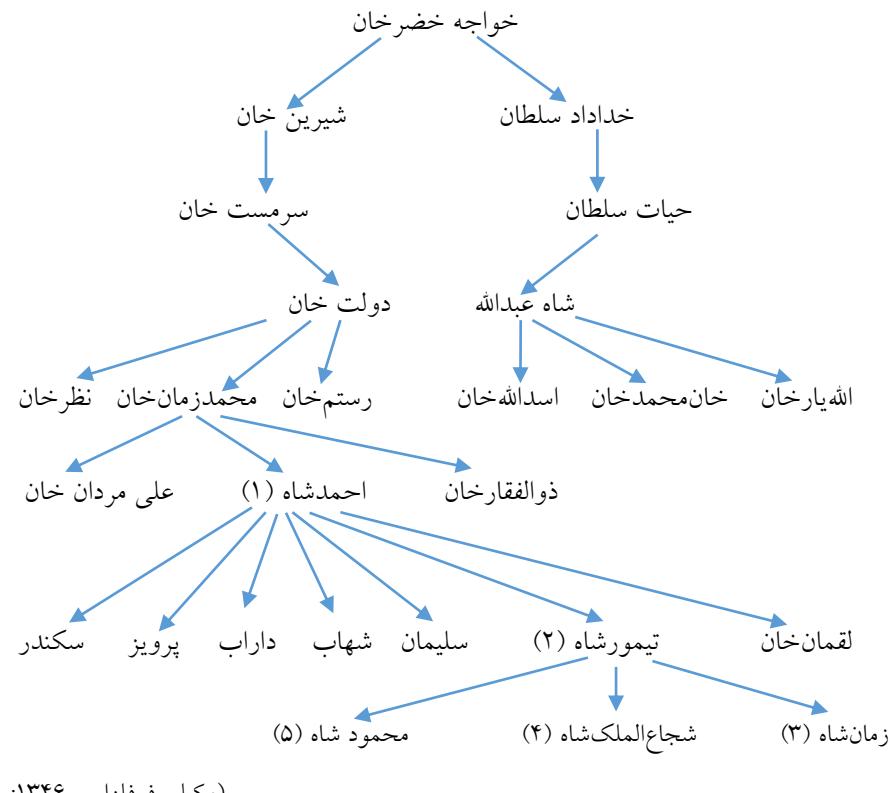


شدید از سوی رهبر مهاراتها روبه‌رو شد، اما سرانجام توانست با بهره‌گیری از اختلافات داخلی هند – به خصوص با جلب حمایت شجاع‌الدوله – درحالی که دهلی توسط قوای مهارت‌های تصرف شده بود، در نبرد پانی‌پت در سال ۱۱۷۴ق پیروز شود و بزرگ‌ترین موفقیت خویش در هند را به دست آورد. این پیروزی با خرسندی مقامات حکومت هند انگلیس همراه شد؛ چرا که مهارت‌های در این زمان از دشمنان جدی انگلیسی‌ها بودند و برای تداوم حیات تجاری آنان در هند، خطری بزرگ شمرده می‌شدند. بنابراین، این مهم به هند بریتانیا فرصت کافی داد پایگاه خویش را که در جنگ پلاسه در سال ۱۱۷۰ق / ۱۷۵۷م در بنگال به دست آورده بود، استحکام بخشد.

وکاوی عدملکرد سیاسی - نظامی احمدشاه درانی و پیامدهای آن



۱۵۳



مفاتیح

- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۴۱ش)، *جهانگشای نادری*، به اهتمام: سید عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار ملی.
- اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا (بی‌تا)، *تاریخ وقایع و سوانح افغانستان*، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- افشار، محمود (۱۳۵۹ش)، *افغاننامه*، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.
- الفنستون، مونت استوارت (۱۳۷۶ش)، *افغانان*، ترجمه: محمدآصف فکرت، مشهد، بی‌نا.
- اورما، بیرندر (۱۳۵۱ش)، «شرکت هند شرقی انگلیس و افغانان»، ترجمه: فقیرمحمد خیرخواه، مجله آریانا، سال سی‌ام، شماره ۴ و ۶، کابل.
- بخاری، عبدالکریم (۱۸۷۶م)، *تاریخ آسیای مرکزی و افغانستان*، پاریس، بی‌نا.
- جرفادقانی، ابواشرف ناصح بن ظفر (۱۳۵۷ش)، *ترجمه تاریخ یمنی*، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جیلانی جلالی، غلام (۱۳۴۶ش)، *نامه احمدشاه درانی به سلطان مصطفی سوم عثمانی*، کابل، انجمن تاریخ.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۹ش)، *تاریخ مختصر افغانستان*، کابل، انجمن تاریخ و ادب افغانستان.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسین (۱۳۶۷ش)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح: منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر.
- حسینی منشی، محمود (۱۹۷۴ش)، *تاریخ احمدشاهی*، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی.
- درانی، دوست‌محمدخان (۱۲۹۸ق)، *تاریخ سلطانی*، بمیئی، بی‌نا.
- رستم‌الحكما، هاشم (۱۳۴۸ش)، *رستم التواریخ*، تصحیح: محمد مشیری، تهران، سپهر.
- زرگرنژاد، غلامحسین (تابستان ۱۳۸۱ش)، «تأسیس و گسترش فرمانروایی احمدخان سدوزایی»، *شناخت*، شماره ۳۴، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.

پژوهش‌های تاریخ اسلام
تیکل، شماره هفدهم، بهار ۱۳۹۴





- سيفى هروى، سيف بن محمد بن يعقوب (1362ش)، *تاریخ نامه هرات*، به کوشش: محمدمزبیر صدیقی، کلکته، بى نا.
- شهشهانی، حسین (1337ش)، «فرمان تاریخی احمدشاه درانی»، *فرهنگ ایران زمین*، سال ششم، تهران.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار (1357ش)، *ترجمه تاریخ یمنی*، تهران، چاپ جعفر شعار.
- غبار، میرغلام محمد (1359ش)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم، پیام مهاجر.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن (1369ش)، *گلشن مراد*، به اهتمام: غلامرضا طباطبایی مجلد، تهران، زرین.
- فرخ، سید مهدی (1371ش)، *تاریخ سیاسی افغانستان*، قم، نشر احسانی.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق (1374ش)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم، وفاي.
- قدوسی، محمدحسین (1339ش)، *نادرنامه*، مشهد، بى نا.
- کاتب هزاره، فیض بن محمد (1372ش)، *سراج التواریخ*، تهران، انتشارات بلخ.
- کهزاد، احمدعلی (1355ش)، *رجال و رویدادهای تاریخی*، کابل، بى نا.
- گریگوریان، وارتان (1388ش)، *ظہور افغانستان نوین*، ترجمه: علی عالمی کرمانی، تهران، عرفان.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین (1344ش)، *محمل التواریخ*، به اهتمام: مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- گمنام (1340ش)، *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
- لکھارت، لارنس (1343ش)، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه: مصطفی قلی عمامد، تهران، مروارید.
- متولی، یوسف (1383ش)، *افغانستان و ایران*، مشهد، مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی.
- مجتبه‌زاده، پیروز (1378ش)، *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، تهران، شیرازه.



- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲ش)، *مجمع التواریخ*، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران، طهوری و سنایی.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴ش)، *عالمارای نادری*، تصحیح: محمدامین ریاحی، تهران، زوار.
- نیر، محمد انوار (۱۳۴۳ش)، «ابدالی، سدوزایی، درانی»، مجله آریانا، سال بیست و دوم، شماره ۱۲-۱۱، کابل.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۶ش)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند*، تهران، معین.
- وکیلی فوفلزایی، عزیزالدین (۱۳۴۶ش)، *درة الزمان فی تاریخ زمان شاه*، کابل، انتشارات سلطنتی کابل.
- ————— (۱۳۶۴ش)، *تیمورشاه درانی*، کابل، انجمن تاریخ.
- هروی، نعمت‌الله (۱۳۸۲ق)، *تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی*، به کوشش: سید محمد امام‌الدین، داکا، بی‌نا.
- Datta, k (1965), *Shah Alam II And the East india company*, Calcutta.
- Foster, George (1798), *A Journey from Bengal to England, through the ... and Persia*, London.
- Sarkar, jadunath (1933), “An original account of Ahmad shah Durrani campaigns in India and the battle of Panipat”, *Islamic culture*, Vol.VII, Hyderabad.
- Sinha, n.k (1985), “The Durrani Menace And the British North- West Frontier Problem in the Eighteenth Century”, *The Indian Historical Quarterly*, Vol.XI, delhi.
- Sykes, Sir percy (1940), *A History of Afghanistan*, London.